

الفبای تعلیم و تربیت

دکتر علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان كتاب : الفباى تعليم و تربيت

مؤلف : دكتور على اكبر خانجاني

تاريخ تأليف : تابستان ۱۳۸۷

تعداد صفحه: ۱۲

- ۱- تربیت پذیری چیزی جز اطاعت پذیری نیست. و تعلیم هم چیزی جز علم بر حقوق اطاعت نیست. و لذا تربیت بمعنای اطاعت عالمانه است.
- ۲- فرزند با تربیت همان فرزندی است که مرید اراده والدین باشد. و فرزندی مرید اراده والدین است که والدین مرید ادعاهای خود باشند یعنی خود در عمل از سخنان خود اطاعت کنند. و این اطاعت عملاً چیزی جز اطاعت از یک مربی نیست و گرنه آدمی همواره سخن خود را مطابق و توجیه گر اعمال خود می کند و جز خود فریبی هنری ندارد. یعنی فرزندی از والدین خود اطاعت می کند که والدین از مربی برتری اطاعت کنند و ربی داشته باشند. این قانون تجربی و همه جانی تعلیم و تربیت است. سخنی بر دل دیگران می نشیند و دیگران را به تصدیق و تبعیت می کشاند که مصداق عمل فرمانده باشد. پس صدق میزان تربیت است و قدرت مربی گری هر فردی همان میزان صدق ادعا و عمل اوست. پس تربیت همان قانون سلسله مراتب ولایت و امامت است.
- ۳- کسی که امام ندارد قدرت تعلیم و تربیت دیگران را هم ندارد و نیز قدرت مدیریت بر زیردستان را هم ندارد. امام بمعنای اسوه عینی و عملی یک دستگاه ارزش یابی و هویت و انسانیت. امام بمعنای میزان انسان بودن. بمعنای میزان همه فضائل اخلاقی و معنوی و عملی زمانه خویش.
- ۴- امام یعنی صدق! کسی که اسوه یگانگی ایده و عمل خویش است و تعین حقانیت همه ارزشهای انسانی در درجات تصدیق و تبعیت از چنین کسی به انسان قدرت صدق می دهد و این همان قدرت تربیت پذیری و تربیت کردن است.
- ۵- تربیت یعنی تصدیق و تطبیق ایده ها و باورها و ارزشها و معانی و حقایق در عمل زندگی. پس تربیت تماماً آداب صدق است و تعلیم هم علم صدق است.
- ۶- انسان تنها جاندار محتاج تعلیم و تربیت است زیرا نیازهایش به لحاظ کم و کیف مستمرا در حال تکثیر و تنوع و تحول است.
- ۷- علم یعنی شناخت خویشتن و نیازهای باطنی خویش و شناخت جهان برون. و تربیت یعنی راه و روش برآوردن نیازهای خود در جهان برون. پس تعلیم و تربیت ذاتا راه و روش صدق است. از آنجا که علوم بیرونی درباره طبیعت هم ذاتا در جهت نیازهای درونی انسان است لذا علم هم دارای ذاتی صادقانه است و ذات علم همان صدق است. و این صدق علم است.
- ۸- بنابراین علم حقیقی و صادقانه و انسانی جز علم نفس نیست و تربیت حقیقی هم جز تطبیق جهان درون و برون نیست. پس علمی که بر مبنای معرفت نفس نباشد علوم منحرف و غیر انسانی و بازیچه و خطرناکند و شعبه ای از لعب و لهو محسوب می شوند که البته می توانند بازی مهلکی باشند.
- ۹- شناخت نیازهای انسان همان علم صادقانه و انسانی است که تماماً قلمرو معرفت نفس و برآمده از آن می باشد. و این تعلیم است. و اما ارضای سالم و عادلانه و درست این نیازها هم تربیت است. پس تربیت محصول معرفت نفس است یعنی تربیت بر تعلیم استوار است.
- ۱۰- در همه فرهنگهای جهان یک انسان با تربیت و خوب عبارت است از انسانی آرام و مهربان و صالح و قابل تصدیق و تطبیق با جهان بیرون با حفظ هویت خویش. این همان تعریف هویت در قلمرو علوم تربیتی و روانشناسی جدید نیز می باشد. پس تربیت و نیکی امری فطری و جهانی است.
- ۱۱- صفات نیک بخودی خود قابل اعتبار نیست چون ممکن است معلول شرایط و موروثی باشد الا اینکه در هر شرایطی این صفات پا برجا و ثابت بماند و تحت تاثیر محیط بد قرار نگیرد

- ۱۲- پس انسان نیک و با تربیت و کامل انسانی متکی به نفس و بی نیاز و صالح و مهربان و مستقل از هر شرایطی است یعنی مردم دوست و مستقل از مردم.
- ۱۳- نیکی آنست که همواره و در هر شرایط و بحرانی همچنان نیک بماند و بلکه توسعه و اشاعه یابد و محیط را هم به نیکی بکشد. این معنای دیگری از صدق است.
- ۱۴- آرامش و صلح با مردم در همه حال خود یکی از علائم صدق و بی نیازی است. صدق با خویشتن و با دیگران!
- ۱۵- خوبی کردن به دیگران در حال بی نیازی از آنان اساس تعلیم و تربیت و رشد یافتگی و هویت است. و این تعریف از نیکی در همه فرهنگها مورد قبول است. و این یک صفت خدایگونه است و همه فطرتها این صفت را دوست می دارد و آترا یک آرمان می داند.
- ۱۶- قدرت تربیت کردن دیگران همان قدرت نفوذ معنوی و روحی در دیگران است و دیگران را همچون خود نمودن است و این معنای دیگری از رشد کردن است در دیگران. و اینکه انسان بمیزان قدرت نیکی کردن بدون نیاز، می تواند دارای چنین قدرت نفوذی باشد. این همان قدرت انبیای الهی در تاریخ بوده است.
- ۱۷- نیکی کردن بخودی خود نیک است زیرا همه چنین ارزشی را دوست می دارند و تصدیق می کنند و دوست دارند چنین باشند.
- ۱۸- پس پشتوانه و دلیل نیکی هم صدق است. و کمال صدق و تصدیق و تایید هم دوستی و عشق و جذبه اطاعت و پرستش است.
- ۱۹- پس غایت صدق عشق است و این بمعنای غایت تربیت است.
- ۲۰- پس با تربیت ترین آدمها عاشقترین آنها هستند چون همه درک و تصدیق می کنند تا آنجا که در بدی مردم هم نیکی می یابند و از آن نیکی استخراج می کنند و بدها را به نیکی می کشانند.
- ۲۱- پس بهترین نیکی همانا دیدن نیکی در بدی است. بصورتی که بدترین ها را تبدیل به بهترین ها نماید. و این کمال تربیت یافتگی و تربیت کردن است. و این سنت پیامبران و اولیای الهی بوده است.
- ۲۲- تربیت کردن یعنی دیگران را بسوی نیکی سوق دادن. و این یعنی فطرت را در آنها زنده و فعال نمودن.
- ۲۳- پس تربیت کردن به لحاظی همچون دمیدن روح خدا در بشر است و بشر را به خدایگونهگی دعوت نمودن. و میمونی را آدم کردن. پس تربیت کردن عین خلقت روحانی است. ربوبیت!
- ۲۴- همانطور که خداوند روح و علم و اسماء خود را در پست ترین موجود یعنی بشر دمید و در واقع قداست و عزت و عظمت خود را تنزل داد و خاشع نمود تا میمونی وحشی و خونخواری را آدم و خلیفه و مسجود ملانک ساخت.
- ۲۵- پس تربیت کردن تماما واقعه تنزل خود در دیگران است: خشوع! و این از عشق است: عشق به نیکی و نیک سازی و رشد و تعالی دیگران!
- ۲۶- پس اگر یک مربی عاشق نباشد مربی نیست.
- ۲۷- والدین هم باید عاشق نیکی باشند تا فرزندان نیکی تربیت کنند و این عشق خود عامل اصل تعلیم و تربیت کودکان است و روش فرمولی خاصی ندارد.

۲۸- دریائی از فوت و فن تربیتی بدون داشتن عشق به نیکی هیچ اثر نمی کند و حداکثر ریا می پرورد.

۲۹- قرآن کریم رشد و تربیت سالم را در آیه الکرسی بر "لا اکراه فی الدین" قرار داده است و آزادی و اختیار در دین را محک تشخیص رشد و انحطاط نامیده است: در دین هیچ اکراه و زوری نیست و بدینگونه مرز بین رشد از گمراهی بیان شد.

۳۰- یعنی هر کجا که تربیت کودکان به زور و تهدید و تطمیع کشیده می شود انحراف آغاز شده است. این حداقل و اساس و مقدمه ای بر تربیت است. و این بدان معناست که اگر کسی تربیت کردن نمی داند بهتر است هیچ کاری نکند تا لااقل موجب گمراهی نشود.

۳۱- کسی که نمی تواند نیکی را انتقال دهد اگر دست به زور زند ایجاد ریا می کند که همان شرارت پنهان است که بدترین بدیهاست و شدیدترین گمراهی را پدید می آورد.

۳۲- اختیار و آزاد نهادن کودکان به همراه نظارت و مراقبت خود حداقل تربیت است زیرا کودک را بخود وا می نهد و کودک جبرا به فطرت خود رجوع می کند و لذا تحت تربیت الهی قرار می گیرد.

۳۳- اگر کودکان را مجبور به شرارت و دروغ نسازیم و بخود رهایشان کنیم تحت ولایت الهی تربیت می شوند. و این ریشه ای ترین تربیت است که خداوند رب العالمین است. و اینست که اکثر کودکان نیتیم از جمله بهترین تربیت یافتگان هستند.

۳۴- به بچه ها باید آگاهی داد و اختیار: اینست کل تعلیم و تربیت کودک! بدینگونه فرزندان بر وادی معرفت نفس که شاهراه سعادت است وارد می شوند. به همین دلیل بچه نه نه ها مفلوکترین آدمهایند زیرا هرگز دارای اختیار نبوده اند. و لذا والدین تا به آخر عمر باید آنها را تغذیه کنند.

۳۵- انسان آنگاه که نمی داند چه کند اگر بر نادانی خود صادق و هوشیار بماند یک نیروی باطنی و غیبی به او راه می نماید. و این ربوبیت حق در فطرت بشر است.

۳۶- "نمی دانم" بزرگترین معلم و مربی انسان است بشرطی که آدمی از آن نگریزد و خود را نفریبد و نادانی را از چشم خود پنهان نسازد.

۳۷- این حقیقت را باید همواره متذکر شد و باور کرد که: هرگز هیچکس به صرف نادانی تباه و گمراه و تیره بخت نمی شود. زیرا خداوند حافظ و راهنمای اوست.

۳۸- همانطور که خداوند در کتابش وعده نموده که کسی را به صرف جهل عذاب نمی کند یعنی بدبخت نمی شود.

۳۹- بدبختی محصول دو امر است: جهل خود را انکار کردن بعمد. و به آگاهی خود عمل نکردن.

۴۰- کسی که خودش ربی ندارد نمی تواند مربی باشد.

۴۱- دغدغه و اضطراب والدین از بابت سرنوشت آتیه فرزندان یکی از بزرگترین علانم فقدان تعلیم و تربیت در خود آنهاست. این خود نشانه گمراهی آنهاست.

۴۲- دیگر از علانم بی تربیتی والدین آنست که فرزندان خود را تکرار یا تکمیل و استمرار هویت و آرمان خود می خواهند. این خود نشانه ظلم و به ضلالت افکندن فرزندان است که البته عذابش اساسا بخودشان بر می گردد.

۴۳- هیچکس ظلم نمی کند الا بخودش. هیچکس گمراه نمی کند الا خودش را: این از ارکان تعلیم و تربیت است که بندرت کسی باورش دارد و درکش می کند الا انسانهای با تربیت و تعلیم یافته.

۴۴- نهایت تعلیم و تربیت و رشد یافتگی شناخت حضور ربوبیت خداوند بر حیات کل موجودات است.

۴۵- یکی از مهمترین عامل رشد انسان باور به این امر است که رزاق و حافظ همانا خداست و او هرگز بندگانش را بی حفاظ و بی رزق نمی سازد. این اساس ایمان است که زمینه ذاتی تعلیم و تربیتی خلاق می باشد.

۴۶- بدون ایمان بخدا هیچ تعلیم و تربیت سالم و خلاق و صادق و ریشه داری ممکن نیست.

۴۷- بعد از ایمان به وجود خدا بعنوان خالق و رزاق و حافظ ایمان به حیات بعد از مرگ است که امکان تجربه خلاق و لامتناهی از حیات و هستی را به انسان میدهد زیرا ترس از مرگ و نابودی بزرگترین مانع اختیار و آزادی تجربه و بزرگترین حجاب مکاشفه بشر در اعماق زندگی است.

۴۸- تعلیم و تربیت در فرهنگ دینی مترادف اخلاق است. و اخلاق به معنای خلاقیت است. و خلاقیت بمعنای خلق هستی از نیستی و پدید آوردن نیکی از بدی و تبدیل جبر به اختیار و ایجاد پیروزی از بطن شکست است و نهایتا هر امر محالی را ممکن نمودن.

۴۹- تعلیم و تربیت همان راه و روشی است که انسان را به گوهره هستی و جاودانگی و خداوند خالق متصل می سازد و لذا انسان را از هراس نابودی میرهاند.

۵۰- بزرگترین نشان تعلیم و تربیت یافتگی شجاعت با آرامش است. ترس بزرگترین نشان بی تربیتی و جهل است.

۵۱- بی تربیت ترین فرزندان از خانواده های زن سالاری پدید می آیند که در آن پسران از مرد بودن خود و دختران هم از زن بودن خود در عذابند.

۵۲- گفتیم که صدق و انطباق با جهان بیرون با حفظ هویت خویش جامعترین تعریف از تربیت یافتگی است پس پذیرش و درک و هضم هستی خویش و هر آنچه که هستیم محور تربیت و رشد است. و لذا بیزاری از جنسیت و عدم درک و پذیرش آن هولناکترین نوع بی تربیتی و ضلالت و فلاکت است.

۵۳- میزان قدرت هویت و محک تربیت و استقلال هر کسی در رابطه با ضدش آشکار می شود یعنی در رابطه با جنس مخالف در زناشویی. فروپاشی خانواده و گریز از ازدواج و زناشویی بزرگترین نشانه ضلالت و ضعف و بی تربیتی است که در عصر مدرن در سراسر جهان شاهدیم. و لذا عصر مدرنیزم ظهور اشد بی تربیتی و بی هویتی و ضعف بشر در جهان است تا جایی که همجنس گرایی بزرگترین نشانه این انحطاط و ضعف در قبال جنس مخالف می باشد که نسل بشر را به سوی انقراض می برد. یعنی ترس از نابودی موجب نابودی است.

۵۴- ترس واضح ترین نشان ضعف و انحطاط و رشد نایافتگی است و علت العلل همه جنون و جنایات می باشد. و عصر مدرن عصر هراسی روز افزون است.

۵۵- همانطور که اکراه و زور و جبرها بزرگترین مانع تربیت فطری بشر است. تعلیم اجباری که امروزه تبدیل به فرهنگ و قوانین جهانی شده است بزرگترین مانع تعلیم و رشد عقلانی در بشر مدرن است که رشد روز افزون جنون های مدرن دلیل واضح این ادعاست.

۵۶- ما امروزه شاهد رشد روز افزون و جهانی جنون در جوانان هستیم که گرایش به مواد مخدر و توهم زا خود نشان دهنده گرایش جهانی انسان مدرن به دیوانه سازی خویشتن است زیرا این گرایش امروزه از روی جهل و نادانی نیست و اتفاقا هر چه که آثار جنون آسای این مواد بیشتر معرفی می شود گرایشات جهانی بسوی آن بیشتر می شود. پس عصر جدید را بایستی عصر خود دیوانه سازی بشر نامید. و این به معنای نابودی تعلیم و تربیت است و یعنی نبرد آگاهانه بشر بر علیه تعلیم و تربیت!

۵۷- گفتیم که تربیت بمعنای عشق به نیکی کردن و مهرورزی است و این عشق باید به خداوندی که منشا رحمت است متصل باشد تا ممکن باشد. و تنها راه نجات از هراس اتصال به این مهر است. و اراده به خود دیوانه سازی بشر مدرن به معنای انقطاع از منبع رحمت و سقوط در هراسی ابدی است.

۵۸- بنابراین تعلیم و تربیت غیر دینی و غیر الهی ممکن نیست.

۵۹- خود کشی که یکی از علائم عصر جدید است نیز بمعنای کمال بی تربیتی بشر است که بصورت نهایت شقاوت نسبت بخویشتن آشکار شده است. و ترس از نابودی به انجا رسیده که از خود نابودی نبود کننده تر است و لذا خودکشی به عنوان تنها راه نجات از این هراس خودنمایی می کند.

۶۰- نهایت تربیت حاصل درک حضور خدا در کل جهان موجود خاصه در خویشتن است. در حضور خدا بودن قلمرو تربیت شدن است.

۶۱- درک حضور خدا در جهان و جان خویشتن به معنای نهایت خلاقیت روح و روان و اندیشه بشر است و عین تبدیل عدم به وجود است زیرا خداوند موجودی در ورای ادراکات محسوس و مادی بشر است و مترادف با فناست. و این نشان کمال تربیت و اخلاق است نامحدود را در محدود دیدن و یافتن. و بقای مطلق و جاوید را در ظرف حیات میرا درک نمودن. و آسمان را بر زمین نمودن.

۶۲- بنابراین باوراندن خدا به دیگران در قلب و جانشان مستلزم باور داشتن به خدا در دل و جان خویشتن است و این بهترین نوع نیکی کردن است و تربیت نمودن.

۶۳- تربیت کردن یعنی به حضور خدا آوردن امور و یا خدا را به حضور مردم آوردن.

۶۴- چگونه است که مثلا اگر کسی یک مهندس مجرب ساختمان نباشد نمی تواند ساختمان محکم بنا کند ولی همه والدین احساس می کنند که باید بتوانند فرزندان با تربیتی بیار آورند در حالیکه خود از تربیت یا بهره ای ندارند و یا تخصص ندارند. آیا بیار آوردن یک صاحب هويت و استوار که در همه شرایط بتواند ارزشهای خود را پاسداری کند کار کوچکی است؟ زیرا یک انسان تربیت یافته انسانی خوب در معیار جهانی است: خوب همه جایی و در هر شرایط و امکان! آیا این امر نیازمند تخصص نیست؟

۶۵- آیا عجیب نیست که همه خود را انسان خوب و با تربیتی می دانند؟ این احساس چندان هم کاذب نیست زیرا تربیت و هويت انسانی یک حق ذاتی است و در فطرت حضور دارد. یعنی همه می دانند که خوب بودن چیست و باید خوب بود. ولی همه دچار یک مسئله هستند: خوبی خوب است ولی افسوس که امکان پذیر نیست؟!

۶۶- بیسواد ترین و جاهلترین آدمها هم تربیت را می شناسند و هويت و نیکی را درک می کنند ولی با تربیت بودن معنای قدرت تحقق نیکی در خویشتن است. به همین دلیل بمیزانی که انسان قدرت نیکی ندارد بتدریج از نیکی بدش می آید و بر علیه آن به مبارزه می پردازد و تبدیل به انسان شروری می شود زیرا انسان ذاتا موجودی است که می خواهد خود را خوب ببیند و اگر خوب ندید پس بدیهایش را لباس خوبی می پوشاند و یا جای بدی و خوبی را تغییر می دهد. و این همان انسان پلید است که با خوبی بد می کند و با بدی نیکی می کند.

۶۷- نخستین مسئله تربیت اینست: چگونه می توان خوب بود و خوبی را در خود به فعل آورد و سپس دیگران را توان خوب بودن هدیه کرد.

۶۸- اراده به خوب بودن امری ذاتی بشر است. ولی توان خوب بودن امری دگر است. آنانکه توان نیکی ندارند یا ریاکار می شوند یعنی خوب نما. و یا پلید می شوند یعنی به بدیهای خود افتخار می کنند.

۶۹- پس تربیت بمعنای تحقق و عینیت بخشیدن به فطرت الهی خویش است یعنی ظاهر و باطن را یکی کردن. و این واضح ترین معنای صدق است که محور تربیت می باشد.

۷۰- انسان بمیزانی که نمی تواند با فطرت خود صادق باشد به سوی اشرار و تبهکاران میرود تا در آنجا تصدیق شود. و کار به جایی میرسد که گاه فطرت در انسان می میرد و وجودش لانه شیاطین می شود و این معنای انسان پست فطرت است. پست فطرت شدن امری ارادی و انتخابی است برای کسانی که توان نیک بودن ندارند. زیرا انسان بهرحال می خواهد ظاهر و باطن یکی باشد یعنی صادق باشد زیرا ریا وضعی عذاب آور است. و اینست که در نزد تبهکاران شرارت و پلیدی عین صداقت است. آنها انسانهای نیکوکار و با تربیت را ریا کار می دانند زیرا کافر همه را به کیش خود پندارد. آنها وقاحت را صداقت می نامند و تقوا و خویشتن داری را ریا کاری می خوانند.

۷۱- پس سنوالم اصلی علوم تربیتی اینست که: چگونه می توان با نیکی صادق بود؟

۷۲- اگر عصر مدرن عصر حاکمیت جهانی نیهیلیزم (پوچ انگاری) اخلاقی و فلسفی است بدین دلیل است که اکثر مردم جهان با نیکی به بن بست رسیده و توان نیکوکاری ندارند و لذا عزیزتا نیکی و بدی را مترادف والسوییه ساخته اند و این اساس حس هیچی و پوچی در بشر است.

۷۳- "کافران می گویند که نیک و بد یکسان است" قرآن . این اساس نیهیلیزم است.

۷۴- این واضح است که برای نیکی و تحقق فطرت الهی به واقعیت باید زحمت و رنج کشید. چگونه است که آدمی برای ارضای هر نیاز اینقدر تلاش و استقامت و صبر پیشه می کند ولی برای ارضای واجب ترین نیاز روحی و انسانی خود اینقدر بی تاب و عجول است و فوراً نیهیلیست می شود و بدین نتیجه می رسد که: نیکی خرافه و محال است و یا ریا کاری.

۷۵- دین خدا فقط راه و روش تحقق نیکی در زندگی بشر است. و همه احکام و آداب دینی جهت تحقق این نیاز فطری انسان است.

۷۶- اراده به نیک بودن نیز دو ماهیت کاملاً متفاوت دارد: نیک بودن در نظر و نزد خویشتن و یا نیک بودن در چشم و قضاوت مردم. نیکی به این دلیل نیک است که ذاتاً فی نفسه نیک است و یا بدین دلیل که مردم آنرا نیک می دانند؟

۷۷- این دو ماهیت از نیکی می تواند دارای هویت واحدی باشد زیرا از آنجا که نیکی امری فطری است پس هم در نزد خویشتن نیک است و هم در نزد دیگران. ولی این دیگران اگر آن جماعتی باشند که فطرت خود را کشته و پست ساخته اند پس نیکی را نیک نمی دانند و بلکه بدی را نیک می دانند. و از آنجا که اکثر مردم خاصه در عصر جدید دچار این واژگونی فطرت شده اند پس نمی توانند ملاک نیکی باشند و لذا انسان نیکوکار در جامعه منزوی و مطرود می شود و بسوی تنهایی میرود. و این امر امروزه یکی از دلایل همه جانی حق شرارت است. چرا دروغ می گویی؟ چون همه دروغ می گویند؟

۷۸- بنابراین امروزه و اصولاً در همه جای تاریخ و جوامع بشری بزرگترین مانع و دشمن نیکی اکثر مردمان هستند. و اینست که خداوند هم در کتابش می فرماید که: ای مومنان اکثر مردمان را پیروی مکنید که شما هم ظالم می شوید.

۷۹- اینست که نیکوکاری و اطاعت از فطرت الهی و پرستش خدا درست در نقطه مقابل فرهنگ حاکم بر جامعه قرار دارد و در تضاد با مردم داری عمل می کند.

۸۰- طبعاً منظور از مردم همان افراد روابط اجتماعی هر فردی است که در مرکز آن عزیزان قرار دارند یعنی خاندان و نژاد! و اینست که در سنت تاریخی دین و نیکوکاری بشر بزرگترین امتحان همانا مخالفت و عداوت نژاد است: نیک بودن در نزد خویشتن و خدای خود یا نیک بودن در نزد خاندان و عزیزان: اینست مسئله بنیادی تربیت!

۸۱- و بیهوده نیست که هر کسی را امر به نیکی و صدق و شرافت و حق می کنی بلافاصله با گردنی آویزان و حق بجانب می گوید: پس ایل و عیال را چه کنم؟

۸۲- و اما مسئله تعلیمی درگیر با این امر چنین است: چرا عزیزان آدمی عموماً با نیکی و صدق و شرافت و فطرت الهی مخالفت می کنند. و این تضاد بین دل و دین است.

۸۳- فرزندان بچه نه نه که واضح ترین نمونه بی تربیتی هستند فائق آمدن دل بر دین را دلالت می کنند: دلم نمی آید که به خواسته های بچه ام نه بگویم و مانع آزادی عمل او باشم.

۸۴- همین بچه ننه ها عاقبت مورد عاق والدین قرار می گیرند یعنی بالاخره دین بر دل فائق می آید و والدین مجبور می شوند آنها را از دل خود برانند. پس ای کاش همان اول چنین می کردند بدون پرداخت آنهمه هزینه های جبران ناپذیر.

۸۵- دل آدمی خانه خداست یعنی خانه فطرت و نیکی و امر به آدمیت است. این خانه چون به غیر خدا داده شود آدمیت و تربیت و دین داری از میان می رود. هر چند که این خانه نهایتاً غیر خدا را از خود بیرون می راند و حق خود را می ستاند.

۸۶- همانطور که به تجربه می دانیم و در قرآن هم می خوانیم زن هر کس بزرگترین اشغال کننده دل اوست و لذا بزرگترین دشمن دین و نیکی و فطرت مرد است. این امر برای زن همانا فرزند است و فرزند بزرگترین دشمن دین و تربیت مادران است.

۸۷- بنابراین هر خانه و خانواده ای یا عرصه حاکمیت دین سالاری و تربیت سالاری است و یا حاکمیت دل سالاری و غریزه سالاری و خودپرستی و زن و بچه سالاری. اولی منجر به ایجاد اتحاد و نظم و محبت و ادب و وظیفه می شود و دومی هم منجر به انزجار و تشنج و جنون و نفرت.

۸۸- بزرگترین توجیه انسانهای بی تربیت و ضد دین اینست که خود را اهل دل و جان و عشق می نامند ولی اینها بزودی عشق خود را انکار و لعن می کنند و از همه معشوق های خود ابراز انزجار می نمایند و نهایتاً دل خود را لعن می کنند. همین امر دال بر این حقیقت است که دل پرستی عین خود پرستی و بولهبوسی است و معشوق هم همواره ابزار خود پرستی محسوب می شود و قربانی خود پرستی ای که عشق خوانده می شود.

۸۹- در نزد این جماعت به اصطلاح اهل دل آنچه که عشق نامیده می شود توجیه فسق و آدمخواری آنهاست. عشق حقیقی تماماً ایثاری و از خود گذشتن است و گذشتن از دل خود به نیت تربیت عزیزان خود. آنها دیگران را قربانی بولهبوسی های خود می کنند و تازه منت هم می نهند. عاقبت این راه و روش بطالت و دورغ آنرا اثبات می کند.

۹۰- اهل دل کسی است که دلش خانه خدا باشد و نه لانه شیاطین و اجنه و وسوسه های مردم جاهل و کذاب.

۹۱- اساس تعلیم و تربیت حقیقی بر جهادی مستمر ممکن است و آن جهاد بر علیه نفس خویش برای عمل به احکام خداست و سعادت عزیزان: سخت گیری بر عزیزان بر علیه امیال نفسانی و غرایز حیوانی خود جهت تربیت آنها و هویت بخشیدن به آنها و نه تبدیل آنها به حیواناتی عاجز و دريوزه و خودفروش و علیل و ملعبه دست ما. اگر کسی را دوست بداریم استقلال و عزت نفس و بی نیازی او را دوست می داریم نه برده گی او را نسبت بخودمان.

۹۲- سخت گیری بر عزیزان بر میزان حکم خدا و معارف انسانی بزرگترین نشان عشق ما به آنهاست و نه عشق ما به هوسهای خودمان و راحت طلبی لحظه ای و عیاشی و بولهبوسی.

۹۳- این کلام پیامبر اسلام اساس تعلیم و تربیت حقیقی است که فرمود: کودکان خود را تا هفت سالگی مریدی کنید و سپس تا چهارده سالگی آنها باید مرید شما باشند و زان بعد دوستان و مشاوران شمایند.

۹۴- ولی شاهدهیم که راه و روش عمده والدین با فرزندان درست معکوس این سنت پیامبر است یعنی تا هفت سالگی بچه ها را بازیچه خود می سازیم و سرکوب می کنیم. و سپس که بزرگتر شدند به جبر مرید امیال حقارت بارشان می شویم که خود در آنها کاشته ایم. و از سن بلوغ خصم یکدیگریم و تا ابد از همدیگر متنفریم. اینست مبانی تعلیم و تربیت عامه بشری که عاقبتی جز جنون و جنگ ندارد.

۹۵- در کودکی باید بچه را مریدی نمود تا با فطرت خودش آشنا شده و با گرایشات و استعدادهای ذاتی خود مربوط گردد و خود را بشناسد. و این اساس تربیتی انسانی و خردمندانه است که والدین را هم تربیت می کند. یک کودک سالم بزرگترین مربی والدین خویش است. کودک به تازه گی از حضور پروردگار آمده و تحت ربوبیت اوست و لذا باید او را مریدی نمود و امیالش را پر آورده کرد و کبر و غرور خود را تسلیم اراده او نمود تا از ربوبیت الهی برخوردار شد.

۹۶- ولی اکثر والدین از کودکی امیال حقارت بار و احمقانه و بولهبوسانه خود را به زور و تهدید و تطمیع و تنبیه به کودک خود القاء می کنند و سپس این خلق و خوی خود را در کودک می پرستند و از آن اطاعت می کنند. و این تماما مراتب خودپرستی است و کودک بزرگترین قربانی این نوع والدین است.

۹۷- والدین مدرن از این هم فراتر رفته و کودک را به محض زایمان از سر خود وا می کنند و او را تحویل این مراکز و آن مراکز می دهند و یا با انواع خوراکیها و اسباب بازیها و تلویزیون خفه می کنند. یعنی هرگز رابطه ای با کودک برقرار نمی کنند. این کودکان به زودی از خانه فراری می شوند. اینان یتیمان با پدر و مادرند که سرنوشتی بسیار بدتر از بچه های کنار خیابان پیدا می کنند.

۹۸- واقعیت اینست که والدین و مخصوصا مادران بیشتر برای رشد و تعالی روحی خود محتاج فرزندند تا فرزند محتاج به آنها. بزرگترین بدبختی زنان مدرن اینست که هرگز مادر نمی شوند حتی اگر بارها زایمان کنند. روسپی گری مدرن معلول این نقصان عظیم است زیرا حوصله نگه داری بچه را ندارند.

۹۹- زنی که مادر نشده باشد به لحاظ ارزش معنوی هیچ چیزی نشده است حتی اگر علامه دهر باشد.

۱۰۰- تامل و صبر بر گریه و بیقراریهای کودک مهمترین عامل در رشد معنوی و روحی مادر است. زنی که از کودکش فراری است تا ابد یک غول شقی و ابله باقی می ماند و هرگز مهر و رحمت را در نمی یابد و لذا با هر مردی مشکل دارد و اصلا پدیده ای بنام محبت را درک و هضم نمی تواند کرد.

۱۰۱- انسان بمیزانی که محبت می کند تاب تحمل و هضم و جذب محبت را دارد و گرنه در قبال محبت دیگران دچار احساس حقارت و نخوت و جنون می گردد.

۱۰۲- اراده به دوست داشته شدن بخودی خود و بدون اراده به دوست داشتن انسان را تبدیل به دیوی آدمخوار و شقی و جبار می سازد.

۱۰۳- تلاش برای دوست داشتن اساس تربیت پذیری و رشد معنوی بشر است.

۱۰۴- اراده به محبوب بودن منشا ستمگری و ستم بری و ریا کاری و کینه نسبت به سائرین است.

۱۰۵- موتور محرکه تربیت فضائی چون دوست داشتن، بخشیدن، خدمت کردن و از خود گذشتن است.

۱۰۶- محبت یکطرفه به فرزندان و توقع انجام وظیفه نداشتن از آنان بزرگترین ستم به آنهاست. و اینست که فرزندان عزیزتاً والدین سخت گیر را بیشتر دوست می دارند تا والدین بی تفاوت را.

۱۰۷- ریا بدترین نوع تربیت و هویت در بچه هاست که آنها را به انواع بزهکاری و دروغگویی می کشاند. و این معلول دغدغه والدین در آبروداری در نزد مردم است. بدینگونه فرزندان از والدین خود انتقام می ستانند و آبرویشان را می برند. این نشان از ربوبیت خداوند در وجود بچه هاست.

۱۰۸- بچه ها با رفتار خود بر ملاء کننده رفتار والدین خود در خانه هستند. و این نیز وجهی دیگر از رسالت الهی فرزندان است.

۱۰۹- زنی که تحت ولایت شوهر نباشد و از او به حق اطاعت نکند و مکر نماید فرزندش از او انتقام می گیرد و او را عذاب می کند. این نیز نشان دیگری از موجودیت الهی کودکان است.

۱۱۰- اساس تربیت طبیعی و فطری کودکان ماهیت رزقی است که پدر به خانه می آورد و نوع رابطه ای است که زن با شوهرش دارد.

۱۱۱- تعلیم و تربیت کودکان دارای هیچ فلسفه و علوم و فنون و آدابی نیست که مستقیماً بر روی کودکان پیاده شود. فرزند فقط به لحاظ جسمانی مخلوق رابطه والدین نیست بلکه به لحاظ روانی هم لحظه به لحظه در رابطه والدین خود رشد می یابد و محصول رابطه زن و شوهر است. یک رابطه بیمار و فاسد و مکارانه زناشویی هرگز نمی تواند فرزندی به لحاظ جسمانی و روانی و شعوری سالم بیار آورد.

۱۱۲- فرزند محصول رابطه است و نه موعظه.

۱۱۳- ارزش شیر مادر فقط به لحاظ غذایی نیست و گرنه شیر خر در میان پستانداران کاملترین غذا برای نوزاد است. شیر دادن به بچه یکی از مهمترین عامل تربیت کودک و مادرش می باشد.

۱۱۴- نفرت از بچه و روسپی صفتی امری واحد در زن است. زیرا بچه پاکترین موجود جاندار بر روی زمین است. زنان روسپی صفت مطلقاً قادر به برقراری رابطه با بچه ها نیستند.

۱۱۵- شقاوت زن در عصر جدید محصول گریزش از بارداری و بچه داری است. و این شقاوت اساس شقاوت انسان مدرن در جهان است و زمینه اصلی جنگهای بزرگ.

۱۱۶- همجنس گرانی یکی از محصولات گریز زن از بچه دار شدن است زیرا این گریز رابطه جنسی بین زن و شوهر را مختل و آزار دهنده نموده و بتدریج نابود می کند با شیوه های متفاوت جلوگیری از بارداری.

۱۱۷- نهایت کفر و تباهی و جنون زن برخاسته از گریزش نسبت به بارداری و بچه داری است زیرا این بمعنای نفرت از زن بودن است یعنی نفرت از بودن! و این جنگ تن به تن با خالق است. زیرا هدف از تربیت و رشد یافتگی اینست که انسان در آنچه که هست تسلیم و راضی و خوشبخت باشد.

۱۱۸- بنابراین مرد واری زنان و زن واری مردان در عصر جدید واضح ترین نشان از کفر و جنون و بی تربیتی و هلاکت انسان مدرن است. زیرا اساسی ترین بی تربیتی در تقلید آشکار می شود که شدیدترین جنونها را بهمراه دارد و این جن زده گی هم هولناکترین جنایات را می آفریند. تقلید زن و مرد از یکدیگر نشانه اشد بی هویتی و بی وجودی و تخریب و ویرانگری است. دختران پیش فعال و پسران عقب مانده ذهنی حاصل این نسل جدید است.

۱۱۹- اصولاً بی تربیتی ها که موجب بی هویتی و بی وجودی است در تقلید از دیگران موجب تخریب و خود براندازی و جنون است.

۱۲۰- در جهان اسلام و خاصه تشیع مهلکترین منبع اعتقادی در بی تربیتی و هلاکت همانا تقلید است که مترادف با ارادت و شیعه‌گری پنداشته شده و منشا اصلی انحراف و بی‌هویتی و بی‌تربیتی مسلمانان از آغاز تا کنون بوده است. تقلید از آداب رسول و امامان بجای اطاعت و ارادت نسبت به آنها، تربیت در اطاعت صادقانه رخ میدهد و انحطاط هم در تقلید. تربیت بمعنای اطاعت از مربی است و تقلید بمعنای تظاهر به مربی‌گری و مربی بودن است که بمعنای بی‌نیازی از تربیت می‌باشد.